



**استاد شهید**

**و حزب وحدت اسلامی افغانستان**

بخشی از نوشته منتشر نشده از زنده یاد بصیر احمد دولت آبادی

**اشاره:** اخیراً نوشته‌ای از مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی تحت عنوان «قهرمان برگ‌پوش» به دست ما رسید که گویا در نخستین سال‌های شهادت شهید مزاری به نگارش درآمده است. این نوشته که در هیچ جایی هنوز به نشر نرسیده است، توسط استاد سرور دانش معاون دوم ریاست جمهوری اسلامی افغانستان برای ما رسید که از ایشان جداً تشکر می‌کنیم. «قهرمان برگ‌پوش» در حد جزوه نسبتاً منسجم درباره زندگی و فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و فرهنگی استاد شهید به نگارش درآمده است که تصمیم داریم در ویژه‌نامه‌ای که به مناسبت تجلیل از شخصیت مرحوم بصیر احمد دولت‌آبادی در دست اقدام داریم منتشر شود. اما مناسب دیدیم که بخش چهارم آن نوشته را تحت عنوان «استاد شهید و حزب وحدت اسلامی افغانستان» در اینجا برای خوانندگان محترم عدالت و امید به دست نشر بسپاریم.

### عدالت و امید

مرکزی سازمان است. خوب این دیگر حاجت به تجزیه و تحلیل ندارد، زیرا همگان می‌دانند که ارتجاع در شرف پیروزی است در انقلاب افغانستان. دیده شود در آینده‌های دور و نزدیک چه می‌شود.

چیزی که مرا واداشت تا اقدام به تحریر رویدادها نمایم، همانا حق‌کشی تاریخ است، بدین سان می‌خواهم واقعیت‌ها را بدون این‌که بعداً بالعاب و رنگ جمع‌آوری نمایند، درج و ثبت نمایم هرچند برابیم مشکلات به بار خواهد آورد».

والسلام

۱۳۶۵/۳/۱۸

استاد شهید با تعدادی از بزرگان سازمان نصر افغانستان به داخل رفت و از تمامی جبهات سازمان دیدار نمود. ایشان در این سفر با مشکلات و گرفتاری‌های فراوانی روبرو گشت که قسمت‌های از آن را در خاطرات آقای ناطقی (شماره ۳-۴ فصلنامه سراج) خواندید. استاد شهید وقتی پا به خاک کشور نهاد، اوضاع جبهات و روحیه مجاهدین را دگرگون یافت، یعنی با آن سه معیار اصلی نمی‌شد هماهنگی ایجاد کرد؛ لذا به ناچار دست به طرح اتحاد بی معیار زد و حزب وحدت اسلامی از تمامی گروه‌های شیعی تشکیل شد. هرچند اتحاد بی معیار با معیار خود گروه‌های قبلی در شرایط خاصی موفقیت‌آمیز بود، ولی طبق گفته خود استاد شهید افراد مزدور

مطلبی را در این باره از یک یادداشت قدیمی شروع می‌کنم که تا حدودی درباره بازگشت استاد شهید گفتنی‌هایی دارد و آنجا این‌طور آمده است:

«امروز دوشنبه هجدهم جوزای ۱۳۶۵ هجری شمسی، فقط پانزده روز از آغاز مسافرت بزرگ مرد تاریخ و مجاهد نستوه می‌گذرد. مردی که علم و عمل، گفتار و کردار را توأم در وجود خود دارد و برای آزادی وطن و اسلام سراز پا نمی‌شناسد و جهت تحقق این آرمان از همه هستی و لذات زندگی گذشته است. پانزده روز پیش ایشان تهران را به قصد افغانستان ترک گفت با این‌که رفتن به جبهات خالی از خطر نیست، ولی ایشان با درک واقعیت دردآوری که از انقلاب و حوادث آینده داشت، آماده هر نوع فداکاری در راه انقلاب گردید...

او برایم آموخت که چگونه در برابر حوادث استقامت نمایم و از خود ضعف نشان ندهم، ولی افسوس که توطئه‌های خائنان و گردش زمانه همین مرد مقاوم و شکست‌ناپذیر را در ایران اسلامی خسته ساخت و روح سرشار از عشق و محبت او به امام و انقلاب اسلامی را که خود نقش فعالی در آن داشت ناراحت ساختند...

آری! اورفت، زمینه تبلیغات برای ارتجاع کور و ایادی استعمار مساعد گردید و در اولین فرصت... در سخنرانی خود در بازار تهران گفته است، تعدادی از این‌که خیانت‌شان برملا گردیده از ایران فرار کردند. منظورشان رهبران و کادرهای

و نفوذی سرانجام همان کاری را انجام دادند که خود استاد شهید قبلاً پیش بینی می‌کردند. پس از تشکیل حزب وحدت در یک تحلیل نوشتیم که حزب وحدت اسلامی خود یک حزب مصلحتی می‌باشد چرا که خوانین دیروز، ارتجاع شب گذشته، التقاط بامدادان، تندروهای صبحگاهی و «مصلحت‌اندیشان چاشت خواب» همه در آن جمع‌اند و مثل دکان بقالی دهات می‌توان در آن همه چیز یافت! ولی آنچه به حزب وحدت اسلامی نمود عینی می‌بخشد و آن را به عنوان حزب دوست‌داشتنی و محبوب همه جلوه می‌دهد، حفظ موجودیت شیعه در تاریخ ستم بار کشور است...

بعدها وقتی استاد شهید به ایران آمد، این حرف را به خود ایشان گفتم ناراحت شد، می‌گفت شما شرایط را درک نمی‌کنید. حقیقت این بود که در حزب وحدت معیارهای سه‌گانه در نظر نبود. به‌طور مثال در سفری که به عنوان سخنگوی هیئت اعزامی حزب وحدت در ایران به سر می‌بردند در یک دیدار دوستانه با سید عباس موسوی رهبر حزب الله لبنان در هتل اوین (که نگارنده با چند تن دیگر حاضر بودیم) به آقای موسوی گفت: چرا وحدت نمی‌کنید و او را توصیه نمود که با گروه‌های دیگر وحدت کنند! سید عباس موسوی روبرو به استاد کرده گفت: چگونه وحدت کنیم که آنجا طرفداران غرب است، طرفداران سوریه هست و طرفداران سایر کشورها هستند. نمی‌شود وحدت کرد! استاد ۱۳۹۴ شهید به‌خنده گفت: «ما هم در افغانستان همین تصور را داشتیم، این‌ها همه حرف است، دیگران ساخته‌اند، وحدت کنید می‌شود، ما همه گروه‌ها را جمع کردیم.»

اگر قضایا به درستی مورد تجزیه و تحلیل قرار گیرد، معیارهای اولیه و شعارهای وحدت با معیار، شعار میان خالی نبود؛ زیرا همان‌هایی که دست خود را بالای قرآن گذاشته وحدت نمودند، به‌زودی راه دیگری را پیشه کردند و اختلاف را برخلاف گذشته این بار در درون حزب وحدت شروع کردند که این خود بحث جداگانه لازم دارد و ربط به موضوع بحث ما ندارد. ولی این آرمان را به دل می‌گذارد که اگر استاد شهید با این عناصر ناپاک وحدت نمی‌کرد و آن‌ها را در حزب وحدت مطرح نمی‌ساخت ممکن بود فاجعه افشار، ۲۳

سنبله پیش نمی‌آمد! اما حقیقت این بود که شرایط سال ۱۳۶۵ با شرایط ۱۳۶۸ کاملاً فرق داشت، همان طوری که دنیا عوض شده بود، رهبران مجاهدین و قوماندانان نیز عوض شدند؛ زیرا در آغاز انقلاب در بسیاری از جریان‌های سیاسی از جمله سازمان نصر یک نوع مخالفت آشکار با خوانین و خصلت اربابی وجود داشت تا جایی که خدمتکار را ولسؤال می‌گفتند و تف‌دانی را خان؛ اما با جوانه زدن جنگ‌های داخلی و معطل شدن برنامه‌های تربیتی و گسترده شدن فعالیت‌های احزاب به‌طور خزننده برخی رهبران و تعدادی از قوماندانان خود خصلت خانی یافتند و در حقیقت خان شدند و بار دیگر تاریخ تکرار شد و سرانجام کاری صورت گرفت که نباید می‌شد.

به هر حال برای این‌که از بحث اصلی دور نشویم مسافرت استاد شهید به داخل و تشکیل حزب وحدت را پی می‌گیریم؛ اما این بار از زبان و قلم آقای عرفانی یکی از کادرهای مرکزی سازمان نصر و معاون اول حزب وحدت کنونی. ایشان می‌نویسد که:

«فعالیت‌های مستمر و جدی برای ایجاد وحدت سراسری بین احزاب و سازمان‌های اسلامی در خارج کشور همواره با شکست مواجه می‌شد و این عدم موفقیت برادران در خارج انگیزه شد برای پیگیری و ادامه فعالیت وحدت خواهی در داخل کشور؛ لذا عده‌ای از برادران چون عبدالعلی مزاری و آقای محمد ناطقی و بنده در اوایل ۱۳۶۵ راهی افغانستان شدیم.

در ابتدای ورود به ولایت ارزگان از تمام علما، بزرگان، فرماندهان و مسئولین احزاب از جمله آقای صادقی دعوت به عمل آمد تا با ایجاد جو سالم و حسن تفاهم جلوتشنج را بگیریم. متأسفانه در اثر سوءظن حاکم بر سران احزاب گردهمایی به صورت لازم و فراگیر صورت نگرفت، ولی ما همچنان به تلاش‌های خود در جهت هماهنگی احزاب اسلامی ادامه دادیم و پس از گشت و گذار در مناطق مرکزی- هزاره‌جات- و گفتگو با مسئولین سازمان نصر افغانستان و پاسداران جهاد اسلامی افغانستان از ولایات میدان، پروان، غور، ارزگان، بامیان، در ولسوالی پنجاب منطقه دهن گهدر

فعلی ممکن نیست و تاریخ آن را روشن خواهد ساخت، ولی این حقیقت داشت که بیداری و هوشیاری طلاب جوان و مهاجرین دل سوخته، تمامی ترفندهای دشمنان وحدت را خنثی کرد.

ملت‌ها بر اساس هویت رهبران خود شناخته می‌شوند و این اولین باری بود که رهبران احزاب شیعی افغانستان بدون عصای دیگران راه می‌رفتند و در گفتگوها و مذاکرات خود بدون دیکته دیگران حرف می‌زدند؛ بنابراین، مزاری و صادقی سمبل ملت هزاره و شیعه با برگ‌های هزاره‌گی جهان را تکان دادند و شیعه افغانستانی را از بدو ورود آن‌ها به خاک ایران با شناسنامه جدید «مزاری» شناخته شدند نه شناسنامه‌های جعلی گذشته که ما شرح آن را در جزوه بازیابی هویت سیاسی شیعه و هزاره ارائه دادیم که چگونه دنیا مردم ما را به فراموشی سپرده بودند. ورود هیئت حزب وحدت اسلامی افغانستان به ایران نقطه عطفی برای حزب وحدت و شخص استاد شهید مزاری بزرگ بود چرا که تا قبل از آن احزاب شیعی را دنیا

دایر نماییم. این گردهمایی به مدت دو روز به درازا کشید و مصوبه‌ای امضا شد که در آن بر ضرورت اتحاد احزاب و سازمان‌های اسلامی تأکید شده بود، قرار شد از بقیه گروه‌ها نیز دعوت به عمل آید که در این رابطه هیئت‌هایی به سوی ولایت سمنگان (دره صوف)، بلخ و غزنی اعزام گردید و گردهمایی بعدی در پانزده قوس ۱۳۶۵ موكول گردید...»؛ (۲۹).

واضح بود که یکی از محرکین اولیه این جریان و از بنیان‌گذاران حزب وحدت اسلامی افغانستان استاد شهید می‌باشد، چرا که اگر ایشان با همان موضع قاطع خود مبنی بر محاکمه متخلفان پافشاری می‌نمودند، همان وحدت نیم‌بند نیز ایجاد نمی‌شد. به اعتراف تاریخ، حزب وحدت به اثر انعطاف‌پذیری بیش از حد استاد شهید و امتیاز دادن به دیگران به وجود آمد. متأسفانه همان‌هایی که بیش از حد امتیاز گرفتند، زودتر از دیگران علیه استاد شهید دست به توطئه زدند تا سرانجام کار را به جایی رسانند که همه دیدیم!

به هر صورت، پس از تلاش‌های زیاد، استاد شهید موفق شد حزب وحدت را همراه با دیگر همفکران خود به تاریخ ۱۳۶۸/۴/۲۵ در مرکز کشور در بامیان باستان این شهر تاریخی به امضا برسانند.

## سفر به خارج به عنوان سخنگوی هیئت اعزامی

این‌که حزب وحدت چگونه و روی چه انگیزه‌ای به وجود آمد، بحث جداگانه لازم دارد و فرصت پرداختن به این موضوع در این جزوه نیست؛ ولی قدر مسلم است که حزب وحدت به اثر تلاش‌های خودگذرانه استاد شهید به وجود آمد و در همین رابطه ایشان باصلاحیت تام و تمام بامیان را ترک گفته از طریق پاکستان در رأس هیئت اعزامی حزب، وارد ایران شدند. در کنار استاد شهید صادقی نیلی یکی دیگر از استوانه‌های انقلاب تشیع و رهبریت ملی هزاره‌ها قرار داشت و این برای اولین باری بود که هزاره‌ها و شیعیان قدرت واقعی خود را به نمایش گذاشتند. البته سنگ‌اندازی‌هایی قبل از ورود هیئت به خاک ایران از سوی عناصر فرصت‌طلب و سودجو در راه مطرح شدن وحدت صورت گرفت که در شرایط

قدر مسلم است که حزب وحدت به اثر تلاش‌های خودگذرانه استاد شهید به وجود آمد و در همین رابطه ایشان باصلاحیت تام و تمام بامیان را ترک گفته از طریق پاکستان در رأس هیئت اعزامی حزب، وارد ایران شدند. در کنار استاد شهید صادقی نیلی یکی دیگر از استوانه‌های انقلاب تشیع و رهبریت ملی هزاره‌ها قرار داشت و این برای اولین باری بود که هزاره‌ها و شیعیان قدرت واقعی خود را به نمایش گذاشتند.

به حساب نمی آورد و بابه مزاری هم فقط برای نصری ها یک شخصیت برجسته بود نه برای عموم هزاره ها و شیعیان. تا آن زمان حتی یک پوستر «مزاری بزرگ» به نشر نرسیده بود و اولین بار عکس او با رنگ سیاه و سفید در کنار دیگران چاپ شد؛ اما وقتی او با برگ هزاره گی در صفحه تلویزیون قرار گرفت و یا عکس باوقار او در روزنامه ها، مجلات به نشر رسید، حالت دوگانگی برای مردم ما و جهان به وجود آمد. تعدادی که خواهان هویت مستقل ما بودند به وجد آمدند و تعدادی که همیشه ما را برده و اسیر خود و اربابان خود تصور می کردند از چهره و هیبت «مزاری» به وحشت افتادند تا جایی که نتوانستند خشم و نفرت خود را مخفی دارند.

به هر صورت، استاد شهید در سفر به ایران با مشکلات عدیده روبرو گشت؛ هرچند حزب وحدت رسمیت یافت و تعدادی هنوز ائتلاف مرده را به عنوان سند بردگی ملت هزاره و شیعه روی دست گرفته و در صدد فریب مردم ما بودند. کار به جایی کشید که استاد شهید دریافت مشکلات از خارج حل شدنی نیست، بلکه احتمال شکست وحدت وجود دارد؛ لذا تصمیم گرفت به وطن برگردد، اما راه رفتن مسدود بود. آن پروانه هایی که در آغاز ورود هیئت تا قبل از تقسیم پست و مقام استاد را چون شمع در حصار گرفته بودند به یک باره کنار کشیدند و وزیر کار با دشمن آشتی ناپذیر استاد شهید در ارتباط شدند. از این هم بدتر، استاد شهید را حتی برای گرفتن نامه ۱۳۹۴

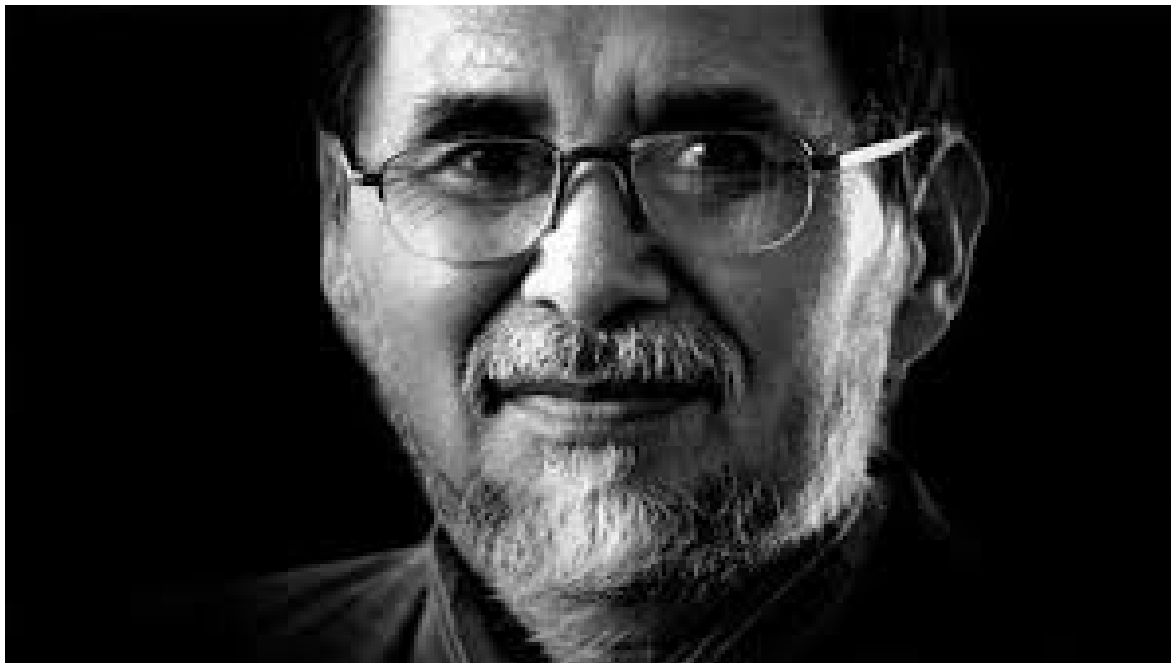
تردد خود و سید علی گیر ماند؛ ولی شگفتی در این بود که در هنگام که پروانه های موقعیت طلب استاد را ترک گفته بودند، وقتی شب ها به خانه شان می رفتیم، ایشان طرح ایجاد رادیو هزاره جات را مطرح می کردند و ما تعجب می کردیم؛ زیرا ایشان هرگز از شکست حزب حرف نمی زدند.

به طور مثال قبل از این که به خارج سفر کند در زمان نجیب در سفارت یکی از کشورهای ذیدخل در مسائل افغانستان حرفی درباره رهبری جامعه هزاره و شیعه به میان می آید و هریک از شخصیت ها پیشنهاد می شوند، ولی وقتی حرف بابه مزاری می گویند او لیاقت رهبری را دارد، ولی انعطاف پذیر نیست و به امور دیپلماسی احترام نمی گذارد و حرف کسی را گوش نمی کند؛ لذا او شایسته این کار نیست. بعدها درباره مطرح ساختن حزب وحدت به مشکل برخورد. من این داستان را یادآوری کردم، ولی نپذیرفت. من گفتم حزب وحدت را می خواهند ولی شما را نمی خواهند! اما وقتی به نامه تردد گیر کرد به شوخی می گفت مثل این که گپ شماها می شود! حقیقت این بود که استاد شهید در ایران پس از یک مانور موفقیت آمیز از طرف حریفان حقه باز زمین گیر شد، اگر بیرون نمی رفت دیگر مزاری وجود نداشت. اینجا بود که او با تمام توان کوشید از ایران بیرون رود و علی رغم توطئه ها او توانست با همکاری دوستان قدیمی خود به وطن برگردد.

## تلاش های سرنوشت ساز

با این که استاد شهید در رأس هیئت اعزامی با مشکلات زیادی روبرو بود، ولی هرگز از تلاش در راه مطرح کردن حزب وحدت دست نکشید. او با این که آقای محسنی را هرگز قبول نداشت به خاطر حفظ منافع مردم خود در فرودگاه مهرآباد به استقبال او شتافت؛ اما برخوردها بسیار سرد بود و آقای محسنی حتی حاضر نشد مذاکره کند از فرودگاه به قم رفت و استاد شهید دنبال او به قم آمد و آن وقت آقای محسنی برای ورود به حزب وحدت سه شرط داشت که استاد شهید شرط او را پذیرفت، او سه شرط دیگر اضافه کرد باز هم پذیرفته شد، سرانجام نه شرط پیشنهاد کرد تا راه پذیرش را سد ساخته باشد. وقتی آقای محسنی به وحدت نیامد، استاد شهید در

همین تلاش ها بود که مردم دریافتند چه کسی مدافع حقوق آنها است و چه کسی صرف در پی منافع خود و گروه خود. با این که ائتلاف رسماً از بین رفته بود، ولی تعدادی دوباره آن را يدک کشیدند.



جهانی و محبوبیت ملی قرار گرفت که گمان می‌رود درج وقایع این دوره فعلاً صلاح نباشد! چرا که در جهان سوم رسم برای این است پاسخ انتقاد قلم را با نوک برچه تفنگ می‌دهند. یک وقت که استاد شهید سخت دچار مشکل بود در مقاله نیامدن دو حزب در محدوده هرات و قندهار را در حزب وحدت تحلیل کردم، وقتی مقاله را خواند بسیار ناراحت شد. گفت: خیال کردی در پاریس نشسته‌ای که چنین گستاخانه قلم می‌زنی؟ باید بدانی که از یک کشور جهان سومی و در یک کشور جهان سوم زندگی می‌کنی. این اندرز چنان آویزه گوشم شد که روی تحلیل‌گری‌ام خط کشیدم و به راه وقایع‌نگاری که راه بی‌خطر است روی آوردم.

اینجا است که مطالب را به استناد منابع تاریخی می‌گویم نه تحلیل سیاسی. استاد شهید در سال ۱۳۷۰ با تمام توان می‌کوشید که راه خروج از ایران را پیدا کند، ولی نمی‌یافت. هریک از آشنایان راهی را برای بیرون رفتن پیشنهاد می‌کردند؛ ولی با معیار خود استاد شهید سازش نداشت و سرانجام با یک کاروان کوچک و انبوه امکانات فرهنگی که از نگاه تحلیل سیاسی - نظامی انتحار به حساب می‌رفت - از گوشه جنوب غربی کشور پا به خاک افغانستان گذاشت؛ اما خیلی زود با اولین کمین خوردن کاروان، شایعه گم شدن و اسارت استاد

سخنرانی خود به مناسبت هفت ثور در حرم مطهر حضرت معصومه (س) فاش ساخت که چه مقدار پول گرفته که تا به وحدت نیاید.

همین تلاش‌ها بود که مردم دریافتند چه کسی مدافع حقوق آن‌ها است و چه کسی صرف در پی منافع خود و گروه خود. با این‌که ائتلاف رسماً از بین رفته بود، ولی تعدادی دوباره آن را یدک کشیدند. استاد شهید گاهی به شوخی می‌گفت ما در بامیان وقتی میثاق وحدت را امضا کردیم و همه دست سرفران گذاشتیم که دیگر دنبال احزاب قبلی نگردیم، تعدادی می‌گفتند بیایید علم ابوالفضل را قسم بگذاریم، ولی این آقایون از قرآن گذشتند و از علم ابوالفضل هم نترسیدند. بعدها هریک از رهبران زن جدید گرفتند، من به یاد علم ابوالفضل افتادم!

### بازگشت به وطن و شایعه اسارت

سال ۱۳۷۰ برای استاد شهید سال مرگ و زندگی بود. مرگ از آن جهت که روی چال خود افتاد و با بالا آوردن حریفان کهنه‌کار به عنوان دوست و شاید هم تألیف القلوب تیشه به ریشه خود زد؛ و این بن‌بستی بود که بیرون رفتن از آن مشکل بود و زندگی از آن جهت با بیرون رفتن از ایران در جاده شهرت

نیز سرزبان‌ها افتاد و این شایعه یک حالت سردرگمی آمیخته با وحشت و امیدواری در ناامیدی را به وجود آورد. حریفان سیاسی چنان به وجد آمدند که نتوانستند خوشحالی خود را پنهان سازند؛ ولی مهاجرین و هواخواهان استاد شهید هاله از ترس و نگرانی وجودشان را فراگرفت، چرا که ثمره بعدی شایعه گم شدن یک رهبر مرگ ملت است. گم شدن در دشت برهوت نواحی سیستان امر طبیعی بود و قابل باور، آنجا ریگ‌های روان همه چیز را می‌بلعد، ترس آن می‌رفت که استاد را نیز بلعیده باشد و صدای مظلومیت یک قوم برای یک قرن دیگر خاموش شود.

چرا که تاریخ این دشت نشان داده است که هزاران انسان نجات یافته از ساطور جلادان را در عصر امیر عبدالرحمن در وقت فرار به سوی ایران این دشت بلعیده است؛ و در یک زمانی یکی از سران نامی هزاره را نیز بلعیده. شایعه گم شدن استاد شهید در ریگستان‌های جنوب غربی کشور، خاطره رمان نویسنده آمریکایی به نام «کاروان‌ها» را در

قلب‌ها زنده می‌ساخت. دشتی که همه چیز را می‌بلعد و حتی تعداد زیادی از سربازان اسکندر مقدونی را در وقت عبور به سوی هند بلعیده است. با اینکه می‌دانستیم در این صحرای سوزان که قرن‌ها است همه چیز حتی آب رودخانه بلعیده می‌شد، امکان بلعیدن همه چیز وجود دارد، ولی باور این مسئله که استاد شهید را بلعیده باشد مشکل بود؛ چون استاد شهید از یک شخصیت ملی به یک باور ملی تبدیل شده بود و خدا وقتی بخواهد ملتی را نجات دهد رهبر و پیشوای او را از هرگونه بلایا حفظ می‌کند. شرح حال قهرمانان برایم این باور را تقویت می‌کرد که ریگستان نمی‌تواند رهبر یک قوم در حال زنده شدن را بلعد!

اینجا بود که باتنی چند به دنبال او شتافتیم و من گزارش این سفر را تحت عنوان به دنبال چوپان شب‌هنگام در زابل و بیرجند نگاشتم. تعدادی از حریفان شادی می‌کردند و به خاطر گم شدن استاد شیرینی پخش می‌نمودند؛ ولی دوستان به حد توان روزه می‌گرفتند و چیزی نذر می‌کردند تا استاد پیدا شود. مادر پیرش گوسفندی نذر گرفت و دیگر وابستگان هر کدام چند روز روزه گرفتند.

سرانجام او را در گوشه انزوا در خیمه یک هم‌وطن افغان یافتند که شرح داستان را آقای جويا در نشریه حرم چاپ مزار شریف بیان داشته است. وقتی یکی از دوستان از استاد شهید می‌خواهد که به ایران برگردد، زهرخندی بر لبان استاد نقش می‌بندد که این زهرخند در اول پوست‌رنگی استاد شهید کاملاً نمایان است، یعنی از همه چیز تشکر می‌کنند و با خود زمزمه می‌کند که دیده بر نمی‌گردد دنبال نادیده برود!

## بخش پنجم - کنگره بامیان و دبیرکلی حزب وحدت

استاد شهید هنوز در دشت‌های سوخته و توفان‌زای جنوب غرب کشور سرگردان و برای یافتن راه به قلب کشور (هزارستان) دست و پنجه نرم می‌کرد و با مرگ فاصله چندانی نداشت که کنگره بامیان دایر شد و کاروانی که می‌رفت تا مانع پیشرفت کار حزب وحدت گردد از مسیر راه برگشت و استاد شهید در غیاب به دبیرکلی حزب وحدت انتخاب گردید. حالا این

استاد شهید در بامیان طرح یک نظام اداری را به سبک حکومت کوچک روی دست گرفت و خواست که امور حزب وحدت به شکل رسمی و به سبک دوایر دولتی صورت گیرد. دفاتر رسمی به وجود آمد، نواحی بر اساس نفوس دسته‌بندی شد، سرشماری نفوس شروع گردید که هرگاه اوضاع تغییر نمی‌کرد بدون شک هزارستان دارای یک نظام اداری نسبتاً مدرن می‌گردید.

پیدا نمی‌کنید، اگر پیدا کردید ما این مردانگی را داریم که خود را محاکمه کنیم...

خوب این نامه‌ای بود که آمده بود با آنچه کار باید می‌کردیم!... سرانجام نامه را به شورای مرکزی حزب وحدت اسلامی افغانستان {در بامیان} مخابره کردم، آن‌ها رویش بحث کردند و جلسه تشکیل دادند و به ما هدایت دادند که این حرکت، حرکت خوبی است، شما با آن‌ها داخل مذاکره شوید...»؛ (۳۰).

همه اعتراف دارد که اگر استاد شهید مزاری در بامیان نمی‌بود، گرفتن چنین تصمیم کار ساده و آسانی نبود تا رهبران اتخاذ موضع کنند! و از جانب دیگر در همین دوره تماس‌های هم با شورای نظارت تاجیک‌ها گرفته شد که با برخورد دورویه مسعود به جایی نرسید و خود استاد شهید شرح کامل آن را در سخنرانی قبل از حادثهٔ افشار به مناسبت میلاد حضرت علی(ع) در سیزده رجب سال ۱۳۷۱ بیان کرده است که در هفته‌نامهٔ شماره (۸۱-۸۲) به چاپ رسیده است.

استاد شهید در بامیان طرح یک نظام اداری را به سبک حکومت کوچک روی دست گرفت و خواست که امور حزب وحدت به شکل رسمی و به سبک دوایر دولتی صورت گیرد. دفاتر رسمی به وجود آمد، نواحی براساس نفوس دسته‌بندی شد، سرشماری نفوس شروع گردید که هرگاه اوضاع تغییر نمی‌کرد بدون شک هزارستان دارای یک نظام اداری نسبتاً مدرن می‌گردید که پیروزی مجاهدین در کابل همه چیز را تحت الشعاع قرار داد و با رفتن استاد شهید از بامیان، بار دیگر بامیان زیر ابرسکوت فرورفت تا این‌که پس از شهادت با مزاری و رفتن استاد خلیلی دبیر فعلی حزب وحدت در این شهر، بار دیگر بامیان خبرساز شد.

انتخاب براساس چه معیار و سنجش بود مورد نظر ما نیست، تنها چیزی که حائز اهمیت است این است که این انتخاب مسر زندگی استاد شهید و حزب وحدت و سرنوشت ملت هزاره را تغییر داد. زمانی که استاد شهید از برهوت نجات یافت و پابه خاک هزارستان نهاد مردم نفس راحت کشیدند. چون رهبر و پیشوایشان به مقر حکومت خود رسیده بود.

از این تاریخ به بعد بامیان باستان خبرساز شد. بامیان که روزگاری چون مجسمهٔ بوداساکت و آرام در دل کوهسارهای خود خوابیده بود به یک‌باره روی آنتن‌های رادیوها قرار گرفت. تا جایی که زمینهٔ تفاهم احزاب مجاهدین با جنرال‌های ناراضی رژیم نجیب از همین بامیان تدارک دیده شد؛ چرا که بدون تصویب بامیان مجاهدین هرگز قادر به تماس‌گیری به جنرال‌های شمال نبودند. استاد محقق در این باره می‌گوید:

«در پایانه سال ۱۳۷۰ بود از برادرانی که در داخل قوت‌های مسلح بودند، نامه‌هایی به ما رسید: نامه‌ای از سید حسام‌الدین حق‌بین قوماندان عمومی نیروهای کیان، که در آن نوشته بود ما نظامی‌های که اینجا هستیم و مسلح شده‌ایم و امروز از توان نظامی قومی در صفحات شمال برخورداریم، می‌خواهیم با مجاهدین، هماهنگ علیه دولت نجیب بجنگیم و این اولین بار بود که ما نامه‌ای از برادران داخل اردو دریافت می‌کردیم و آن‌ها چنین احساساتی را از خود تبارز می‌دادند...

شما می‌دانید کسانی که جنبش ملی اسلامی افغانستان را تشکیل دادند، همین نیروهای جهادی بودند که پیش‌تر عرض کردم در ارتباط با قوت‌های نظامی که در داخل اردو بود ما این افتخار را داریم یک وقتی در مزار شریف هم گفتیم که در طول چهارده سال جهاد مسلحانهٔ افغانستان اگر تمام آرشیف خاد و دستگاه‌های دولت را بگردید، از ما کدام سند و خطی